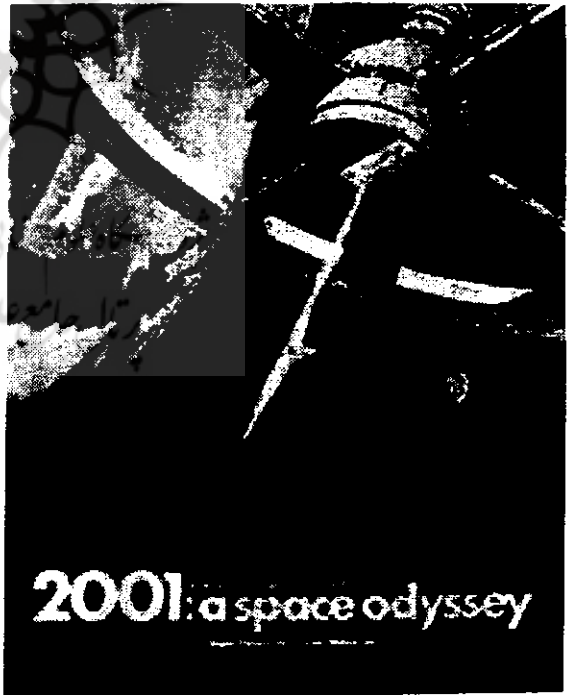


## نشانه‌جویی‌های متافیزیکی در ۲۰۰۱: اُدیسه‌ای فضایی

اندیشه‌های مارگارت استاک هاوس\*  
در باره اثر ماندگار استنلی کوبریک

ترجمه: لیلا کتابفروش

An epic drama of  
adventure and exploration



پیشگفتار

با آغاز سال ۲۰۰۱ و همزمان با آغاز واقعی قرن بیست و یکم و هزاره سوم میلادی، چشمان دستداران هنر سینما بار دیگر متوجه یکی از بی نظیرترین شاهکارهای استنلی کوبریک، ۲۰۰۰: اُدیسه فضایی، شده است. نگاه همزمان «حال نگر» و «آینده نگر» کوبریک، سال ۲۰۰۱ را مبدأ سفر اُدیسه‌وار انسان به جهان‌های ماوراء بیرون و درون وجود (آدمی) قرار داده است، «۲۰۰۱»، آغاز بلوغ و بیداری انسان در برابر کائنات است و کوبریک در این اثر با معنای نمادهای متافیزیکی که به فراوانی در فیلم دیده می‌شوند - نمادهایی همچون آن تخته سنگ سیاه و صاف، تقارن مداری زمین، ماه و خورشید در هر مرحله از مداخله تخته سنگ در سرنوشت انسان، گرداب هزار منظر زمان و فضا که آن آخرین فضانورد بازمانده (بومن) را در برمی‌گیرد و صحنه را برای تولد دیگر بار او در هیئت «ستاره - کودک»ی که در کیسه «شفاف» جفت به سوی زمین روان است آماده می‌کند.

کوبریک خود در پاسخ به این پرسش که پیام متافیزیکی ۲۰۰۱ چیست گفته بود:

«این پیامی نیست که خواسته باشم در قالب کلام رسانای آن باشم. ۲۰۰۱ تجربه‌ای غیرکلامی است، از دو ساعت و نوزده دقیقه فیلم تنها کمتر از ۴۰ دقیقه دیالوگ وجود دارد. سعی داشتم تجربه‌ای تصویری به وجود بیاورم که از طفره‌های کلامی گذشته و با محتوایی فلسفی و عاطفی مستقیماً در ناخودآگاه نفوذ کند.

با استعانت از سخن مک لوهان، می‌توان گفت پیام در ۲۰۰۱ همان رسانه است. می‌خواستم فیلم تجربه‌ای به شدت ذهنی باشد که در سطح درونی شعور بیننده به او می‌رسد، درست همان کاری که موسیقی می‌کند؛ شرح و توصیف یک سمفونی بتهوون به مثابه خشی کردن آن از طریق برپایی سدی مصنوعی بین مفهوم و

فهم است. شما آزادید که هرگونه فرض و حدسیاتی درباره معنای فلسفی و تمثیلی فیلم داشته باشید. و این فرض و حدسیات خود نشانه این است که فیلم در گرفت تماشاگر، آن هم در سطحی بسیار ژرف موفق بوده است. من فکر می‌کنم موفقیت ۲۰۰۱ در دستیابی‌اش به طیف وسیعی از مردم نهفته است که اغلب در سرنوشت بشر و نقش او در کائنات و نیز رابطه او با اشکال و ال‌انتر حیات اندیشه نمی‌کنند.....»

خانم استاک هاوس به هنگام نوشتن اندیشه‌هایش درباره فیلم «۲۰۰۱: ادیسه فضایی» دانش آموز ۱۷ ساله دبیرستان بود. علاقه او عمدتاً متوجه علوم و ریاضیات بود، علایقی نیز در زمینه‌های روانشناسی، هنر، موسیقی، فلسفه، تاریخ، مردم‌شناسی، علوم سیاسی، ادبیات، آموزش و پرورش، زبان و غیره از خود نشان می‌داد. در همان زمان (۱۹۶۸) می‌گفت: «گاه تصمیم می‌گیرم وارد مقوله فیزیک هسته‌ای یا ریاضیات محض شوم، یا به مطالعه ذهن آدمی پردازم. می‌خواهم روابط موجود در سطوح فیزیکی، عاطفی، و معنوی ذهن را کشف کنم، ببینم آیا مبناهای زیست‌شیمیایی برای «روح» وجود دارد؟ دل‌مشغولی اصلی من در این مرحله یافتن یک چالش است - تنها با این چالش می‌توانم هویت فکری، اجتماعی و معنوی خود را کشف کنم. برجسته‌ترین مردمانی که تا به حال شناخته‌ام همه از اعتماد به نفسی اساسی برخوردار بوده‌اند که آن‌ها را در زندگی سرشار از محتوا و پر شورشان راهبری کرده است. هدف من گذران یک چنین زندگی است»

اندیشه‌های خانم استاک هاوس درباره فیلم «۲۰۰۱، ادیسه‌ای فضایی» از سوی گروه علوم دبیرستان او برای کوپریک فرستاده شد. کوپریک در مورد این دختر جوان و ملاحظات او درباره ۲۰۰۱ گفت: «تفکرات مارگارت استاک هاوس درباره ۲۰۰۱ شاید هوشمندانه‌ترین بازتاب‌های اندیشگی باشد که تا حال خواننده‌ام، و البته،

در این مقایسه، تمامی اظهار نظرها، نقدها و مقالات تحلیلی را که درباره ۲۰۰۱ نوشته‌اند و صدها نامه دریافت شده را منظور کرده‌ام. واقعاً زهی تیز هوشی!» اندیشه‌های مارگارت استاک هاوس درباره «۲۰۰۱: ادیسه‌ای فضایی» کشف نشانه‌ها و نمادهای این اثر بزرگ سینمایی است، کشفی که در عین حال قصد ندارد بین «مفهوم» و فهم و لذت بردن اثر جدایی بیفکند.

### با مارگارت استاک هاوس و نگر ورزی‌هایش

اول - آن تخته سنگ سیاه صاف - منبع معرفت بی‌حد و حصر.

الف. کمالی که در شکل و هیئت آن نمودار شده: رنگ این تخته سنگ - رنگ سیاه - می‌توان نمادی باشد از: ۱ - شرارت و مرگ، که از سوءاستفاده بشر از علم و معرفت ناشی می‌شود.

۲ - آنچه درک ناشدنی است - انسان، با حواس محدودش، نمی‌تواند نبود (سیاهی کامل) رنگ یا نور را درک کند.

ب. نخستین پیدایی

۱ - فیلم بر این نکته دلالت دارد که حیات به مرحله‌ای رسیده که آماده دریافت دم معنوی، الهام یا شاید هدیه‌ای از عالم بالاست. [جالب آن که، انسان - میمون‌های آغاز فیلم حالتی منتظر دارند، انتظار چیزی را می‌کشند.]

۲ - شاید وقتی این دم معنوی داده می‌شود میمون‌ها انسان می‌شوند. [سئوال: آیا انسان واقعاً هستی‌ای جداگانه دارای چیزی (همان روح؟) است که هیچ‌یک از اشکال حیات آن را ندارد، یا تفاوت صرفاً در کمیت (به جای کیفیت) هوش است؟ آیا تکامل تدریجی و پیوسته است یا سطوح مشخص و معینی دارد؟ آیا تفاوت در کمیت در واقع تفاوت در کیفیت است؟]

۳ - آن دم معنوی یا الهام داده می‌شود:

الف - در هنگامی که انسان‌ها (یا انسان‌های میمونی) به آن نیاز دارند؛ یا

ب - هنگامی که در جست و جوی آن هستند؛ یا،

ج - صرفاً به خواست و اراده آن قدرتی که این هدیه را می‌دهد؛ یا،

د - ترکیبات گوناگونی از هر سه.

۴ - منظور از هدیه، شاید این باشد که به انسان اجازه دهد نیروهای ادامه دهنده حیات را به وجود آورد. [در این «دوره» انسان فقط مرگ می‌آفریند؛ و جالب آن که مرگ را از مرگ (استخوان) می‌آفریند]

۵ - ناپدید شدن تخته سنگ (پس از ساخته شده اسلحه) - علت‌ها:

الف - تخته سنگ به نشانه مجازات سوءاستفاده از معرفت از میان برداشته می‌شود؛ یا،

ب - دیگر در جست و جوی آن نیستند - میمون - انسان‌ها اکنون خود را صاحب اختیار می‌دانند و سعی دارند به دنبال آن انگیزش اولیه، بر اساس انرژی خودشان پیش رفته و ادامه دهند. شاید تخته سنگ همواره حاضر باشد، ولی از نظر آن‌هایی که نمی‌خواهند آن را ببینند، یا آن‌هایی که تخته سنگ نمی‌خواهد بر آن‌ها مرئی باشد، نامرئی است؛ یا،

ج - از سوی قدرتی که آن را بخشیده از میان برداشته می‌شود، تا موجودات فانی از درک و فهم نسبت به همه چیز بازداشته شوند.

ج - در دومین پیدائی‌اش (بر سطح کره ماه)

۱ - دلایل پیدائی‌اش:

الف - انسان به‌طور ناخودآگاه دیگر بار آن را می‌جوید؛ یا،

ب - لازم است وجود ناچیز انسان به وی یادآوری شود؛ یا،

ج - این پیدایی به عنوان فرصتی تازه برای سه وجود آوردن هستی‌ای معنادار برای بشریت تحقق یافته است.

۲ - انسان‌ها (فضانوردان) در کره ماه به همان شیوه

انسان - میمون‌ها با تخته سنگ تماس پیدا می‌کنند - این نشان می‌دهد که هیچ تغییر اساسی در طبیعت بشر رخ نداده است. از آن پس، و بعد از آن که با تخته سنگ تماس پیدا می‌کنند، جسارت به خسرج داده و سعی می‌کنند از آن عکس بردارند - انسان‌ها در این حال هنوز مغرور و متکبرند و هیچ درکی از این موهبت ندارند.

۳ - از ماه، میدان مغناطیسی بسیار نیرومندی متوجه سیاره مشتری است (این جا جایی است که فضانوردان فراتر از آن نخواهند رفت). این نشان دهنده آن است که انسان هنوز هم با طعم شکست آشنا خواهد شد و دیگر بار، هنگامی که به مرحله بعدی اکتشافات برسد به تخته سنگ نیاز خواهد داشت. تخته سنگ همواره در فراسوی منظر دیدگان انسان قرار دارد - انسان هنوز با مرگ دست به گریبان است.

۴ - عجیب آن که، آن انسان‌های مستقر در کره ماه بر این باورند که تخته سنگ را تمدن پیشرفته تری ساخته است. این از نظر آن‌ها نهایت یا حد اعلاست - آن‌ها نمی‌توانند درک کنند که چیزی فراتر از سطح فناپذیر می‌تواند وجود داشته باشد.

د. تخته‌سنگ و بی‌نهایت

۱ - بعد از ساخته شدن (رایانه) HAL، انسان نشان می‌دهد که یک بار دیگر، از سر جهل و تکبر، بهره گرفتن از اقبال دستیابی به هوش و خرد فرابشری را عبث گذارده است. شاید آهنگ سیستم رو به کنندی گذاشته و امکان پیشرفت بیشتر بر مبنای انرژی‌های خودش ناممکن شده است.

۲ - اکنون بخت و فرصت دیگری به او داده شده - تخته سنگ بی‌نهایت را به بشر نشان می‌دهد، ولی او توان درک آن را ندارد. دلایل این که این همه را به او نشان می‌دهند:

الف - شاید این حقیقتاً بخت و فرصت دیگری برای بشر باشد؛ یا،

ب - شاید تا حال عزم بر آن قرار گرفته که بشر نباید

بمیرد [شاید معرفت کامل به هنگام مرگ بر مردمان نمایانده می‌شود]؛ یا،  
ج - شاید معرفت کامل (که نخسته سنگ نماینده و بازنمای آن است) همواره حضور دارد، اما درک ما از آن همواره ناقص بوده و خواهد بود.

### دوم (رایانه) هال

الف - هال اهریمن است، ولی این فقط بدین خاطر است که بازتابی از طبیعت بشر است.  
ب - نآسودگی هال از این مأموریت فضایی نشان دهنده آن است که حتی رفیع‌ترین مراتب تکامل هوش و خردانسانی از لحاظ توانایی درک، ناقص یا ناکامل است.  
ج - بشر، در تلاش به منظور پیشرفتی مستقل می‌خواهد، چه آگاهانه و چه ناخودآگاه، به آفرینش حیات در هیئت «هال» بپردازد. او چنین اجازه‌ای ندارد. بشر از لحاظ توانایی خود در پیشرفت بیشتر سرانجام به حدی می‌رسد یا وادار به رسیدن به آن حد می‌شود.  
د - دلایل شکست «هال»:

- ۱ - خطای ازلی و ابدی انسان بار دیگر مشهود است؛ یا،
- ۲ - شاید این عقوبت الهی باشد؛ یا،
- ۳ - خداوند به انسان اجازه نخواهد داد که فرمانبردار مصنوعات و مخلوقات دست ساخته خودش شود.
- ه - این حقیقت که انسان می‌تواند بر شر «هال» غلبه یابد، دیدگاهی خوش‌بینانه است؛ اما برای حصول به چنین پیروزی، باید «هال» را نابود کند، آن هم «هال»ی که تقریباً همچون موجودی زنده است - یک‌بار دیگر، موضوع مرگ، و بی‌هودگی. [این موضوع و مسئله پوچی و بی‌ارزشی در ترانه‌ای که «هال» می‌خواند نشان داده شده است.]

### سوم - آن اتاق (در پایان فیلم)

الف - اتاق آراسته و زیباست، شاید برای آن که دستاوردهای فرهنگی بشر را نشان دهد، اما این اتاق،

اتاقی ساکت و بایراست - هیچ چیز بدون حس و حال و هوای آن تخته سنگ معنا ندارد. این عالم بشری است، عالمی که به ظاهر بشر باید با آن آشنا باشد، اما حتی همین عالم هم خصم اوست.  
ب - اتاق می‌تواند بازنمایی باشد از:

- ۱ - همه آنچه که بشر می‌تواند از (حد) نامتناهی درک کند. حتی در این دیدگاه محدود هم بشر سرگردان و متحیر است؛ یا،
- ۲ - تاریخ فرهنگی بشر، آن‌چه که انسان‌ها پیش از مرگ از گذشته خود به یاد می‌آورند؛ یا،
- ۳ - چیزهای بی‌اهمیتی که بشر به خاطر آن‌ها تخته سنگ را کنار گذاشته (و بعد به هنگام مرگ می‌فهمد که به آن نیاز دارد)؛ یا،
- ۴ - یادآوری از شکست انسان در اتکاء به گذشته - این که گذشته می‌تواند حاوی خرد بیشتری نسبت به زمان حال باشد. [واکنش میمون‌ها به تخته سنگ بهتر از انسان مدرن بود - گویی نژاد انسانی به آهستگی به راه انحطاط و تباهی می‌رود.

ج - در این اتاق، بشر باید بمیرد، زیرا:

- ۱ - به حد نهایی خود رسیده؛ یا،
- ۲ - شکست‌های فزون از اندازه داشته است؛ یا،
- ۳ - نامتناهی بر او آشکار گردیده.
- د - سؤال: آیا مرگ بشر (به دنبال انحطاط) و پس از آن که تمامی معرفت بر او نموده شد، اجتناب‌ناپذیر است، یا این تجربه‌ای است که هنوز بخت دیگری برای بهینه شدن دارد؟ از آن پس، وقتی انسان به چیزهای جزئی و بی‌اهمیت بازمی‌گردد، شاید این مرز فروپاشی، و نقطه پایان فرصت‌هایش باشد.

ه - شاید بشر می‌داند که بر او چه می‌گذرد اما در تغییر دادنش ناتوان است. دگرگونی رخ داده در او شاید خود بینشی باشد که به منظور مجازات به او نشان داده می‌شود، یا شاید این‌ها صرفاً بازنمای مراحل مختلف در زندگی یک انسان یا تمامی انسان‌ها باشد.

#### چهارم - دستمایه‌های موضوعی

الف - حیوانیت و شکست بشری

۱ - در سرتاسر فیلم، جلوه‌هایی از «خوردن» مداوم، آن‌چه که به نظر «طغیان» می‌آید؛ و نیز، «تن‌ورزی» و «گلاویزی» (کشتی) دیده می‌شود.

۲ - در پایان، لیوانی فرو افتاده و می‌شکند. این می‌تواند اشاره‌ای بر آن باشد که شکست‌های بشری همچنان و برای همیشه ادامه خواهد داشت.

۳ - طبیعت حیوانی و تکبر در سرتاسر فیلم همچنان ثابت و یکسان باقی می‌ماند. آیا هرگز پیشرفتی حقیقی در کار نخواهد بود؟ تخته سنگ همواره با طلوع خورشید یا هلالی از آن نشان داده می‌شود. هنگامی که تخته سنگ برای نخستین بار دیده می‌شود، این نشانی از امید، نشانی از آغاز است. اما خورشید هیچ‌وقت بالاتر نمی‌آید مگر در هنگامی که نامتاهی به او نموده می‌شود. این حقیقت آخری می‌تواند نمادی بر این امید باشد که بشر علی‌رغم تمامی شکست‌های گذشته‌اش، سرانجام فراتر از حیوانیت و برفراز آن طلوع خواهد کرد. یا این که می‌تواند صرفاً بازنمای معرفت کاملی باشد که توان درکش را ندارد.

۴ - توازن ظریفی بین طبیعت حیوانی و طبیعت الهی انسان وجود دارد. هیچ‌وقت به ما (به عنوان افراد و تیره یا نژاد انسانی) اجازه فراگذر از نقطه‌ای خاص داده نمی‌شود.

ب - بی‌هودگی و پوچی

۱ - بی‌هودگی و پوچی را جلوه‌گر می‌بینیم:

الف - در نجات و از آن پس رها ساختن فضا نورد فرانگ (بعد از تلاش برای گرفتن او از بی‌کران فضا)؛

ب - در سخن بی‌هوده - «مردمان با گفت و گو می‌کنند بی‌آن که کلامی گفته باشند».

۲ - آیا هر آنچه می‌کنیم بی‌هوده است. مسلماً هر شخصی بی‌آن که به تمامی ادراک دست یابد، می‌میرد.

آیا تیره‌ما (تاریخ) نیز به انتها می‌رسد و دیگر بار، و پیوسته، بدون آن که پیشرفتی در کار باشد، آغاز می‌شود؟

ج - این که آیا «۲۰۰۱» فیلمی شدیداً بدبینانه یا شدیداً خوشبینانه است، بستگی به پاسخ ما به این پرسش دارد که، «آیا انسان پایان فیلم صرفاً نمایندهٔ «دوره» یا سیکل ماست یا تمامی «دوره‌ها» تا ابدیت؟»

۱ - بدبینانه: انسان هرگز نمی‌تواند «الهی» تر شود - تمامی امکان و بخت‌های نوزایی یا تولد دوباره شاید چیزی جز سخره و پوزخند نباشد. طعنه در این جاست - صرف‌نظر از این که انسان تا چه حد زندگی خود را ویران می‌کند، شانس بهینه شدن همواره به او داده می‌شود. از آن‌جا که انسان احتمالاً همچنان تا ابد حیات خود را نابود خواهد کرد، این شاید گونه‌ای عقوبت برای وی باشد.

۲ - خوش‌بینانه: اگر در نظر داشته باشیم که در عالم نیرویی حیات‌بخش و نگهدارندهٔ رشتهٔ حیات وجود دارد که منبع خیر مطلق است، دیگر (دید بدبینانه) مورد قبل اساساً ناممکن است. با این اعتقاد، می‌توان امیدوار بود که روزی بشر بتواند از دم الهی اعطاء شده به خود برای انتشار نیروهای نگهدارنده و ادامه دهندهٔ رشتهٔ حیات بهره‌گیرد. ممکن است هرگز نتواند به فهم بیشتر دست یابد، ولی فهم خود را بهتر به کار خواهد گرفت. طلوع خورشید، چنین، و غیره ظاهراً نشان از این امید دارد. ضمناً، چنین به نظر می‌رسد که، علی‌رغم بلاهت انسان، فرصت‌های جدید برای تعالی همواره در اختیار او قرار می‌گیرد. شاید روزی انسان دریابد که نمی‌تواند حقیقتاً «زندگی» کند مگر آن که این هدیه را، در شکل آن تخته سنگ، که خواهان تسلیم انسان به امر نیروی الهی است، بپذیرد. از آن پس، انسان دیگر ملزم به مرگ آفرینی و تجربهٔ مرگ نخواهد بود.

\* Margaret Stackhouse

منبع: اینترنت